

دکتر ابوتراب نفیسی

استاد دانشگاه

نظری به وضع آموزش

دبستان ، دبیرستان ، دانشکده

در ۵۰ سال قبل



(۴)

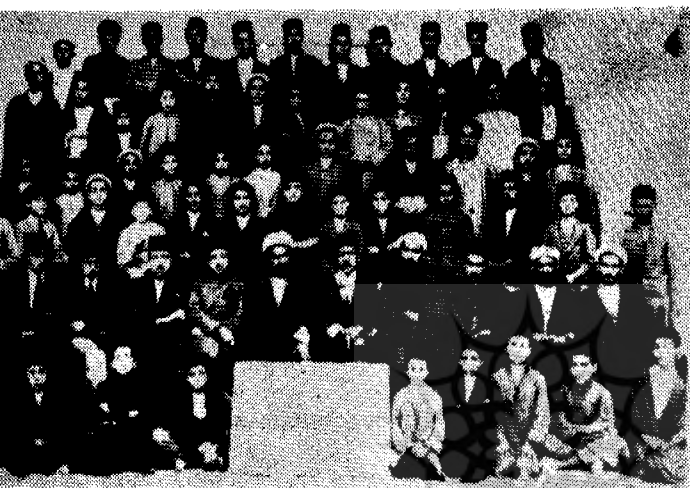
يك مدير لایق

در اینجا لازم است از ارزش يك مدير لایق که خوشبختانه هنوز هم در قید حیات است یاد آوری کنم و آن آقای ضیاءالدین «جناب» است که از فامیل معروف «جناب» اصفهان است که بدانستن ریاضی مشهور بوده اند. وی که هم اکنون نهمین دهه عمر خویش را میگذراند در تمام مدت عمر که در راه تشکیل و توسعه و پیشرفت مدارس ملی، دولتی در اصفهان و طهران گذرانده و از دبستان گلپهار گرفته تا مدرسه متوسطه باغ نو و اخیراً آنطوریکه شنیده‌ام در کار يك مجتمع فرهنگی که شامل کودکان دبستان و دبستان نیز میشود در طهران خدمات ذیقیمتی به پیشرفت فرهنگ کشور ما کرده است حقیقه مدیری لایق و سیاستمداری موفق بوده و بخوبی مؤسسات زیر نظر خود را اداره میکرد - آنهم در زمانیکه تشکیلات منظمی در فرهنگ و معارف موجود نبود و هر کسی از معلم و شاگرد سازی می‌زد - خداوند ویرا موافق و عاقبت بخیر گرداند.

وقتی که معلمی مورد علاقه شاگرد باشد.

در آن زمان خواه بعلمت کمی تعداد دانش‌آموز و یا بعلمت روابط نزدیکتری که بین

معلم و شاگرد موجود بود و هر دو یکدیگر را بهتر میشناخته و «درك» میکردند و وضع آموزش جدی تر از حالا بود. خوب بیاد دارم در سالهای ۴ و ۵ ابتدائی معلمی دلسوز و به نظر ما دانشمند داشتیم بنام آقای معزالدين مهدوی که کلاس ما با و خیلی علاقه داشتند - در آن زمان وزارت معارف و یرا بجای دیگری منتقل کرد و ما وقتی فهمیدیم که دیگر معلم ما نخواهد بود از رفتن او بسیار ناراحت شدیم و تا چند روز گریه میکردیم که چرا باید يك چنین معلمی را از ما بگیرند.



دبيرستان سعدی
اصفهان کلاس اول
متوسطه - ۱۳۰۴ شمسی
نشسته ردیف
اول در کنار تابلو
آقای نفیسی و سپهبد
خادمی مدیر عامل
شرکت هواپیمائی
ایران (هما)

چرا به فرنگ رفتیم

در سال ۱۳۱۰ که من دیپلم گرفتم تازه اعزام محصل بخارج معمول شده بود و برای این کار يك امتحان کنکور در طهران گذاشته میشد و از بین بهترین محصلین يكصد نفر را به ممالک خارج - بیشتر به فرانسه بعلت آنکه زبان فرانسه در آنوقت زبان خارجه رایجی بود - میفرستادند و در نتیجه جنبشی بین محصلین بوجود آمده بود - از بین همکلاسیهای ماچند نفر داوطلب شده و در کنکور هم موفق شده و بخارج رفتند بیشتر معلمین و مدیر مدرسه ما مرحوم محمد تقی خان صدری کوشش داشتند اینجانب را نیز حاضر بشرکت در این امتحان کنند و در این میان دو نفر از آنان یعنی مسیولوپالیه و مرحوم زیرک زاده از همه بیشتر در اینکار علاقه بخرج میدادند ، اما من بعلت علاقه شدید مذهبی این فکر را داشتم که چون جوان هستم و ممکنست با رفتن بفرنگ در اعتقاداتم فتوری - حاصل شود جدا با این مسافرت مخالف بودم و مرحوم پدرم هم نظر موافق نداشت من عقیده داشتم پس از فراغ از تحصیلات عالی که مسلماً رشته پزشکی بود - که افکارم

پخته‌تر و اعتقاداتم راسخ‌تر خواهد شد ، باین کار مبادرت ورزم - ولی اصرار دو نفر معلم سابق‌الذکر و رئیس فرهنگ و مدیر مدرسه سبب شد که تا چندین روز در منزلی مخفی شوم تا موقع برگزاری امتحانات سپری شود و همینطور هم شد .

يك مرتبه ديگر نيز وقتي در کلاس مقدماتی طب بودم در طهران بعلت تشویق معلمین خارجی مدرسه و بعضی از همکلاسیها باز نزدیک بود در کنکور شرکت کنم و حتی اسم نویسی نیز کردم اما بهمان علت که ذکر شد بعداً از این تصمیم منصرف شده و تحصیلات خود را در ایران بپایان رساندم .

تحصیل در دانشکده پزشکی

دوره تحصیل در این دانشکده (که در آن زمان هنوز بنام مدرسه عالی طب و دندانسازی و دوا سازی معروف بود) تازه از چهار سال به شش سال افزایش یافته بود ولی بعلت کمی تعداد متقاضی امتحان مسابقه‌ای در کار نبود و ما بدون اشکالی چشمگیر توانستیم نام خود را در این مدرسه عالی که تحصیلات در آن هم مجانی بود ثبت کنیم . محل مدرسه در قسمت جنوب غربی ساختمان فعلی وزارت آموزش یعنی عمارت مسعودیه قرار داشت یعنی چند اطاق از آن ساختمان را در اختیار مدرسه طب و ضمام گذاشته بودند ولی چند ماهی از شروع سال تحصیلی نگذاشت که ما را بیک مدرسه منتقل کردند و تا سال ۱۳۱۳ که فرمان تأسیس دانشگاه تهران صادر شد و بتدریج قسمت‌های مختلف دانشکده به محل اصلی خود در دانشگاه انتقال یافت مدرسه ما چند بار جابجا شد یکی در ساختمانی واقع در لاله‌زار شمالی و دیگری بیمارستان مرحوم دکتر حسین مهتمد در خیابان کاخ - سال اول طب را از روی روش فرانسوی بنام سال مقدماتی یا بطور خلاصه پ - ث - ن (p . c . n) که علامت فیزیک و c علامت شیمی و n علامت طبیعی بود نام نهاده بودند و معلمین ما اغلب فرانسوی بودند - کتابهای مانیز فرانسوی بود ولی اکثر معلمین دروس خود را بصورت جزوه میگفتند و کارهای علمی نیز داشتیم اما بصورتی مقدماتی ، فقط کارهای علمی طبیعی ، که در دو قسمت حیوان شناسی و گیاه شناسی بعهده يك استاد فرانسوی بنام مسیو بونویل Bonville بود نسبتاً تحرك بیشتر داشت .

کوشش ما در فرا گرفتن بیولوژی علمی

بعلت تشویق مسیو بونویل شاگردان کلاس ما اکثراً روزهای جمعه خود را برای جمع آوری جانوران و گیاهان مختلف در طهران و اطراف طهران براه افتاده و محصولات جمع آوری شده را روز شنبه در دسترس معلم قرار میدادیم تا در راهنمایی ما کمک کند -

این کار بیشتر در آن دسته از دانشجویان که اهل طهران نبوده و منزل و مأوای مرفهی نداشتند و مثل ما اغلب در مدارس قدیمی و در حجره‌ها زندگی میکردند رواج داشت - از آنجمله ما سه نفر یعنی بنده و آقایان علیزاده و مسکوب که اولی اهل قفقاز و دومی اهل بابل بود باتفاق یکی دو نفر دیگر از همکلاسان روزهای جمعه را قبل از طلوع آفتاب تا پاسی از شب با کوله پشتی در پشت و یکی دو اسباب محقر برای گسرفتن جانوران یا حفر زمین در صحراهای اطراف طهران که شامل حضرت عبدالعظیم - شهری - شمیرانات بود پرسه میزدیم و بجمع آوری مواد اولیه ۱۱ مشغول بودیم - طبیعتاً اینکار بر حسب اقتضای فصل تغییر میکرد - بهمن و اسفند را بیشتر در شهری و اطراف آن و بهار را در شمیرانات می‌گذراندیم و همچنین ماههای مهر و نیمه آبان را.

اولین حیوانی که شکار کردیم

خوب بیاد دارم که درس ما حیوانات بدون مهره بود و اوایل اسفند ماه برای مطالعه روی خرچنگ به اراضی امین‌آباد نزدیک شهری رفته بودیم، ما تا آنوقت خرچنگ خیلی دیده بودیم اما طرز زندگی آنها را نمیدانستیم خرچنگ را خانه‌ای است با دو در که یکی از آنها به خشکی و سطح زمین راه دارد و دیگری در کنار آب - زیرا حیوانی است که در آب زندگی میکند و هم در خشکی - هر وقت خرچنگی را تعقیب میکردیم بسورخ خود پناه میبرد و گرفتن آن در سورخ پیچاپیچ مشکل بود مگر اینکه آنرا بکلی خراب کنیم تا در کف جوی آنرا تعقیب کنیم تازه وقتی بآن دسترسی پیدا میکردیم بعلت داشتن چنگال‌های قلابی و همچنین پنجه‌های تیز گرفتنش آسان نبود و برای اینکار از انبرهای بلند استفاده میکردیم - اما پس از گرفتن، تشریح آن آسان بود زیرا کافی بود ویرا به پشت بر گردانیم و از راه شکم آن را بشکافیم - تشریح خرچنگ اولین تشریح عملی ما بود و میخواستیم تشریح کنیم واز آن چیزها آموختیم که از هر کتابی ارزشمندتر بود - در یکی از روزها که خرچنگی را گرفته بودیم میخواستیم تشریح کنیم وقتی قسمت دم او را که درون شکمش بر گشته است باز کردیم دیدیم تعداد زیادی بچه خرچنگ از لابلای آن بیرون دوید که منظره بسیار جالبی داشت - همچنین طپش قلب او که مانند یک سکه ژلاتینی سفید منقبض و منبسط میگردد و خون سفید را درون اعضا روانه میکند .

شکارهای بعدی و مشکلات تحصیلی

شکارهای بعدی ما علاوه بر حشرات و پروانه و کرم‌ها و سایر حیوانات فراوان - و ماهی‌های کوچک آب شیرین - سوسمار - بزجه و غیره بود ولی در بین آنها سه شکار جالب داشتیم که قابل ذکر است.

اولی لاک پستی بود که در موقع گردش در زمین های ریگی در اطراف قصر فیروزه و مجیدیه که آنروزها هنوز آباد نشده بود پیدا کردیم و با زحمت آنرا در کوله پستی گذاشته و در باغ یکی از همکاران رها کردیم تا در روز موعود برای تشریح (چون تشریح لاک پشت آسان نبود) به آزمایشگاه ببریم .

دومی توله سگی بود که موقع گشت در اطراف نیاوران در مزرعه ای پیدا کردیم و آنرا غافل گیر کرده قبل از آمدن مادرش برای اینکه طرز کار قلب او را در حال حیات مطالعه کنیم - چهار میخ بدرخت تنومندی کوبیده و با کمال قساوت تشریح کردیم - البته این قساوتها در راه کسب علم جایز بوده و هست - پس از اتمام تشریح تازه مادرش خبردار شد ولی کار از کار گذشته بود.

سومین شکار ما برای تشریح گربه بود که آنهم داستانی شنیدنی دارد - روزی در حجره یکی از همکاران که در مدرسه صدر نزدیک بازار قراد داشت تصمیم گرفتیم يك گربه را تشریح کنیم - البته این همکار که اصلاً قفقازی و ترك بود و تحصیلات ابتدائی خود را در روسیه کرده بود همان سال مقدماتی در یکی از بیمارستانهای طهران کار نمیکرد (زیرا در آن روزها انترن نبود و دانشجویان پزشکی میتوانستند از اول در بیمارستان کار کنند) و قبلاً اسباب جراحی و آمپول مسکن و وسایل بیهوشی را حاضر کرده بود .

پس از آنکه گربه را در صحنه مدرسه تعقیب کردیم تا در حجره آقای مسکوب (رفیق دانشجو) محبوس شد و بزحمت توانستیم او را درون يك کیسه کرده و سرش را بیرون نگاهداشتیم که نمیرد - نوبت بیهوش کردن آن رسید زیرا میخواستیم قلب او را در حیات مطالعه کنیم - برای اینکار لازم بود ویرا با دارو بیهوش کنیم همچنان که انسان ها را برای جراحی حاضر میکنند - يك آمپول مرفین که از بیمارستان آورده بودیم باو تزریق کردیم و هر چه مطلق شدیم خوابش نبرد لذا اجباراً با مقداری کلروفورم که داشتیم او را بیهوش کرده و در روی يك میز ویرا خوابانده و متناً شکم او را باز کردیم و قلبش را بررسی نموده و سایر احشاء آنرا نیز واری کردیم و از تشریح يك حیوان زنده استفاده کردیم - از قضا وی حامله هم بود بچه های او را نیز در آورده و در الکل نگهداری کرده و من آنها را به حجره خودم بردم . این بود ماجرای اولین جراحی ما در روی يك حیوان نیمه وحشی آنهم در صندوقخانه يك حجره که مجمع طلاب علوم دینی بوده و هر آن ممکن بود راز ما بر ملا افتد و گرفتار شتم و ضرب آنان واقع شوم .

آموزش ما در سلسله حیوانات بتدریج پیش میرفت و چون همراه با آزمایشهای علمی بود و خودمان انجام میدادیم بسیار در ما اثر کرد و بحق میتوان گفت که من هر

چه از علوم طب میدانم از آنجا پایه گرفت و چون معلمین ما همه بسیار منظم و سخت گیر بوده ذهن ما را نیز منظم بار آوردند که خود این نظم اساس نظم بعدی مرا در تحصیل و بعد از فراغ از تحصیل تشکیل داد .

چگونه از شناخت يك گیاه ذوق زده شدم

در همان سال PCN (مقدمات پزشکی) ما علاوه بر روزهای تعطیل بقیه ایام فراغت را نیز در بیابانهای اطراف طهران و مخصوصاً در زمینهای جلالیه که قسمتی از آن بعداً دانشگاه شد به حاضر کردن دروس خود در ضمن گشت و گذار بودیم و این کار از اوائل اردیبهشت بحد اعلای میرسید. روزی از روزها که در بالای آب منگل (قسمت اول خیابان پهلوی) مشغول تمرین دروس بتانیک و جانور شناسی بودیم چشمم به گیاهی معطر افتاد که با سابقه ذهنی که از نظر خانوادگی داشتم فوراً آن را شناختم و آن گیاه «کاکوتی» بود که در اصفهان بنام «مشک ترا مشیع» یا «مشک ترا مشی» و در ده ما و در بین خانواده ما بنام «پونه کوهی» معروف بود و آن گیاهی معطر از خانواده نعنائیان است که همه آنرا می شناسند و گیاه خشک شده آنرا روی ماست و دوغ میپاشند و در ضمن دوی بسیار مؤثری در دردهای شکمی و سوء هضم و زخم معده اثنی عشر و نظائر آن است - وقتی این گیاهان را دیدم و نام لاتینی و فرانسوی آنرا دانستم مثل این بود که خدا دنیا را بمن داده بود - البته در گردشهای بعدی چه در اطراف طهران و چه بعدها که در شمیرانات و لواسانات و سایر ارتفاعات البرز بعمل آوردم بسیاری از گیاهان را شناختم و همین مبدأ علاقه من به علم گیاه شناسی گشت و سبب شد که در موقع دانشجویی در آموزشگاه عالی بهداشتی در اصفهان مطالعاتی روی گیاهان اطراف اصفهان بنمایم و انتخاب تدریس رشته گیاه شناسی در آن آموزشگاه هم که دو سال دوام یافت روی همین زمینه و علاقه به گیاه شناسی و مخصوصاً گیاهان دارویی در من زنده مانده و از وسائل تفریح من بشمار می رود .

(ادامه دارد)

